

همسانی‌ها و ناهمسانی‌ها در شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر

رقیه نیساری تبریزی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد اهر

چکیده

شاهنامه فردوسی و ایلیاد و ادیسه هومر از زیباترین و عظیم‌ترین آثار حماسی ملت‌های جهان است. در این آثار مشابهت‌ها و همسانی‌هایی وجود دارد که برخی از دلایل آن به شرح زیر است:

۱. آمیختگی اساطیر ملت‌های گوناگون و تأثیرپذیری آنها از یکدیگر
۲. اساطیر ایرانی از خانواده اساطیر آریایی است و این خود جزو اساطیر هند و اروپایی به‌شمار می‌رود و یونانیان نیز یک شعبه از هند و اروپاییان هستند.
۳. برخی از آثار هومر در دوره سامانیان به زبان پهلوی ترجمه شده بود و با علاقه شدیدی که فردوسی به این نوع آثار داشت، حتی اگر ترجمه مستقیم آثار هومر را به‌دست نیاورده باشد، به احتمال قوی از این حماسه‌ها آگاهی داشته است.
۴. همسانی‌های دو اثر نتیجه تلفیق فرهنگی و اجتماعی بین ایرانیان و یونانیان است.

از جمله موارد همسان این آثار، اشخاص و موجودات مابعدالطبیعی مثل شاهان، پهلوانان، دیوان، جادوان، پرنده‌گان، درختان، گیاهان، اشیا و... است که در بخش حاضر، درباره همسانی‌های شاهان، شاهزادگان و پهلوانان بحث کرده‌ایم.

کلید واژه‌ها: شاهنامه فردوسی، ایلیاد و ادیسه هومر، همسانی، سیاوش، بلورفون رستم، آخیلوس، اسفندیار، هکتور، زال، اودیپ، پاریس.

مقدمه

شاهنامه فردوسی، ایلیاد و ادیسه هومر

بزرگ‌ترین منظومه حماسی تاریخی ایران، شاهنامه فردوسی است. این اثر یکی از زیباترین و عظیم‌ترین آثار حماسی ملت‌های جهان است. در شاهنامه سه دوره متمایز وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱. دوره اساطیری، ۲. دوره پهلوانی، ۳. دوره تاریخی.

۱. دوره اساطیری: یعنی عهد کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید و ضحاک تا ظهور فریدون. در این دوره، بیشتر به حوادث اساطیری توجه می‌شود. این عهد دوره پیدایش حکومت و یافتن آدمی، خوراک، پوشاک، مسکن، کشف آتش و آموختن زراعت و پیشه‌ها است. این دوران، دوران نزاع آدمیان با دیوان است؛ و بر اثر قدرت پادشاهان این دوره، چون تهمورث و جمشید، دیوان مطیع آدمیان می‌شوند و آنان را با اسرار تمدن، چون بنای خانه، مسکن، خط و... آشنا می‌کنند.

۲. دوره پهلوانی: این قسمت از بهترین و مهم‌ترین قسمت‌های شاهنامه است. در این دوره پهلوانان بزرگی چون رستم و اسفندیار در عرصه شاهنامه ظاهر می‌شوند و در حوادث مهم داستان‌ها نقش به‌سزایی ایفا می‌کنند. در این قسمت، پادشاهان، زمان حکمرانی آنها، رخدادها، حوادث و اشخاص، همه خارق‌العاده‌اند؛ به‌گونه‌ای که اعجاب و شگفتی خوانندگان را برمی‌انگیزد.

۳. دوره تاریخی: در این دوره شخصیت‌های اساطیری، پهلوانان، اشخاص و اعمال فوق‌طبیعی از میان می‌روند و اشخاص و اعمال طبیعی جایگزین آنها می‌شوند.

منظومه *ایلیاد*^۱ نیز از عظیم‌ترین حماسه یونانیان است و موضوع آن جنگی است که میان یونانیان و تروائی‌ان درگرفته است. «پاریس»^۲ فرزند پادشاه تروا، «هلن»^۳ شاهزاده زیبای یونانی را از چنگ شوهرش «منلاس»^۴ می‌رباید و خشم یونانیان را برمی‌انگیزد؛ از این رو جنگ میان آنان ده سال به طول می‌انجامد و مردم یونان در گشودن شهر تروا موفق می‌شوند.

دیگر شاهکار هومر، شاعر بزرگ یونانی، *ادیسه*^۵ است. این کتاب داستان بازگشت «اولیس»^۶، پهلوان نامدار جنگ تروا است که خشم خدایان را برانگیخته است و آنان با بازگشت او به وطن خود موافق نیستند. در زادگاه او، همسرش «پنلوب»^۷، وفادار و پسرش «تلماک»^۸، چشم به راه او هستند؛ اما گروهی از مردم، اولیس را نابود شده می‌انگارند و «پنلوب» را ناگزیر می‌کنند تا همسری برگزیند. اما «پنلوب» از این کار سر باز می‌زند، تا اینکه «اولیس» برای فرونشاندن خشم خدایان قربانی می‌کند و در پیشگاه آنها به دعا و نماز می‌ایستد و بدین‌گونه رضایت آنها را جلب می‌کند و به‌طور ناشناس به زادگاه خود بازمی‌گردد و از خواستگاران انتقام می‌گیرد.

علت همسانی اندیشه‌ها و اعتقادات فردوسی و هومر

شاهنامه، شاهکار حماسی فردوسی، سرگذشت حماسی نبرد نیکی با بدی، نور با ظلمت و داد با بیداد است و معیار استوار فردوسی در این مایه فکری و بیان اندیشه، نبرد کیخسرو، پادشاه نیکی‌ها و روشنی‌ها، با افراسیاب، پادشاه بدی‌ها و تیرگی‌ها است و او که بزرگ‌مرد اندیشه و خرد است و عقل سلیم و فکر باریک‌بینش را در بیان افسانه‌ها و حکایت‌های تاریخی به کار برده است، از میان این دو یکی را

1. Ilyad

2. Paris

3. Helen

4. Meneles

5. Odise

6. Ulis

7. Penelop

8. Telemak

برمی‌گزیند و آن نیکی است. او در جای جای *شاهنامه*، نیکی‌ها را می‌ستاید و بر بدی‌ها و تیرگی‌ها یورش می‌برد.

در دو شاهکار بزرگ هومر، *ایلیاد* و *ادیسه*، نیز همین ساختار فکری، یعنی نبرد نیکی با بدی، ظلمت با نور و حتی مجادله خدایان - که آفریننده نیکی‌ها و بدی‌ها هستند - به وضوح آشکار است. از این دو کتاب چنین برمی‌آید که خشم قوای اهریمنی را می‌توان با اوراد، و عبادت‌های مختلف و قربانی به رحمت مبدل کرد و خلاصه اینکه باید با خشم و غضب آنها ساخت. برای نمونه در کتاب *ادیسه* «پوزئیدون»^۱ خدای دریاها و چشمه‌سارها، بارها بر اولیس خشم می‌گیرد و کشتی او را در میان امواج دریا درهم می‌شکند و او را اسیر خیزابه‌ها می‌کند و اولیس هر بار که نجات می‌یابد برای فرونشاندن خشم او قربانی می‌کند و در واقع می‌کوشد خشم و زیان او را به رحمت و لطف مبدل سازد.

دلایل وجود این همسانی‌ها و مشابهت‌ها در این حماسه‌ها به شرح زیر است:

۱. عده‌ای از محققان بر این اعتقادند که اساطیر ایران تا حدودی ملهم از اساطیر آیین‌های آسیای غربی است و همان‌گونه که مردم سرزمین‌های دیگر با اقوام گوناگون و ملت‌های دیگر، ارتباط و پیوند برقرار کرده‌اند و بر آنها اثر گذاشته‌اند و از ایشان اثر پذیرفته‌اند، اساطیر ما نیز با اساطیر ملت‌های گوناگون درآمیخته و از آنها اثر پذیرفته و بر آنها اثر نهاده است. (بهار، ۱۳۶۸: ۵۷)

۲. اساطیر ایرانی از خانواده اساطیر آریایی است و این خود از اساطیر هند و اروپایی به‌شمار می‌رود و یونانیان نیز خود یک شعبه از هند و اروپاییان بودند که به باختر مسافرت کردند. (معین، ۱۳۶۸: ۴۷) و بدیهی است که اندیشه‌های نبرد ظلمت و نور، یا مبارزه روشنی‌ها و تاریکی‌ها، با اعتقاد تعدد خدایان در آیین یونانیان و ایرانیان که اجداد آنها بدان معتقد بودند، در بستر اذهانشان موجود بوده است ولی

به‌مرور در عقاید آنان تحوّل و تبدّلی ایجاد می‌شود. برای مثال، خدایان آریایی‌ها به‌صورت مذکر و مؤنث شناخته می‌شد و آسمان را خدای بزرگ می‌دانستند و معتقد بودند که چون از میان خدایان فقط آسمان جاودان است، آن را پدر تلقّی می‌کردند و سپیده‌دم را دختر او و دیوان را پسران او می‌پنداشتند. اما به‌مرور زمان، عقاید یونانیان تبدّل و تحوّل یافت، چنان‌که آسمان را از پدری خلع کرده‌اند و پسر می‌نامند. (معین، ۱۳۶۸: ۱۵۹)

۳. آثار هومر از جمله عالی‌ترین آثار زبان یونانی و درحقیقت در نوع خود، باشکوه‌ترین آثارند و در نویسندگان مختلف پس از وی نفوذ عظیمی داشته‌اند. تحقیقات سعید نفیسی این نکته را آشکار کرده که در ادبیات ملل مسلمان پس از اسلام، هومر چهره‌ناشناخته‌ای نبود، چنان‌که یکی از مترجمان عرب (متوفای سال ۲۶۰)، یعنی حدود هفتاد سال قبل از تولد فردوسی، که از زبان‌های سریانی و یونانی ترجمه می‌کرد، در خانه خود راه می‌رفت و شعرهای هومر را از بر می‌خواند. (جمالی، ۱۳۶۸: ۴۴) درضمن این تحقیقات نشان داده است که برخی از آثار هومر در دوره ساسانیان به زبان پهلوی ترجمه شده بود و با علاقه شدیدی که فردوسی به این نوع آثار داشت، اگر ترجمه مستقیم آثار هومر را به‌دست نیاورده باشد، به احتمال قوی، از این حماسه‌ها اطلاع داشته است.

۴. علت دیگر همسانی‌ها و مشابهت‌های بین دو حماسه، تلفیق فرهنگی و اجتماعی بین ایرانیان و یونانیان بوده است.

در دوره پادشاهان سلوکی، اکثر زمین‌های زراعی ایران در دست مالکان بزرگ ایرانی بود. این املاک یا میراث کهن بود که به این اشراف ایرانی رسیده بود و یا از جمله املاک سلطنتی عهد هخامنشی بود که به بزرگان واگذار شده بود، تا در برابر شاهنشاه را در نبردها یاری دهند؛ اما این مالکان بزرگ، هرگز به حمایت سروران تازه به دوران رسیده سلوکی برخاستند و آنها را یاری نکردند. این نکته را می‌توان از گروه بسیار اندک سواران ایرانی که همان ارتشتاران‌اند، در سپاه سلوکیان دریافت.

در نتیجه همین امر نیز بود که سلوکیان فقط بر یونانیان و شهرهای یونانی نشین آسیا تکیه می‌کردند.

اما در همین دوره، وضع در خاور ایران، سرزمین بلخ و سغد، دیگرگونه بود. مالکان ارتشتار ایرانی در این منطقه ضد سلوکیان که فقط به گرفتن خراج از ایشان توجه داشتند، با حکام یونانی همکاری کردند و بدین سبب اوضاع اجتماعی بلخ و سغد در این دوره به شدت شکوفا شد و به قول سیاح معروف چینی چانگ کئین^۱، بلخ به تنهایی بیش از یک میلیون جمعیت داشت. یونانیان بلخ را با صفت گرانبهاترین^۲ می‌شناختند و آن را گوهر ایران نام داده بودند. این نزدیکی وسیع مالکان اشرافی ایرانی با اشراف حاکم یونانی، که به رشد اقتصادی کشور و ثروت روزافزون خاندان‌های اشرافی آسیای میانه منجر شد، نمی‌توانست بدون تلفیق‌های اجتماعی و فرهنگی باشد. در زمینه اجتماعی، آثار ساخت‌های اجتماعی شهرک‌ها و روستاهای یونانی را می‌توان تا حدی در اوضاع روستاها و شهرک‌های آسیای میانه دید. در زمینه فرهنگی بارزترین اثر این دوره استفاده از الفبای یونانی در بلخ است که آثار بسیاری از آن در دست است. (بهار، ۱۳۵۲، صص ۶۱-۵۸)

به گمان مهرداد بهار، نگارنده کتاب *اساطیر ایران*، داستان رستم و اسفندیار نیز یکی از آثار این تلفیق فرهنگی است. اگر درست باشد که اشراف ایرانی با درباریان و اشراف یونانی باختر بیش از یک قرن محشور بوده‌اند، بی‌گمان افسانه‌های حماسی یونان برای این افراد، افسانه‌های ناشناخته‌ای نبوده است و در رأس این افسانه‌ها، داستان‌های شیرین *ایلیاد* و *ادیسه* قرار دارد. (بهار، ۱۳۵۲: ۶۵)

همچنین از منابع یونانی چنین برمی‌آید که پس از به آتش کشیدن پرسپولیس، معبدی در آنجا ساخته شد که در آن پیکره‌ای از آنهایتا^۳ قرار داشت که تلفیقی از

1. Chang-Kein

2. polytimetus

3. Anahit

ویژگی‌های ایزدبانوی ایرانی و ویژگی آرتمیس^۱ و آتنا^۲ بود، و این نیز تأثیر متقابل فرهنگ یونانی و ایرانی را نشان می‌دهد. (گویری، ۱۳۷۲: ۶۵)

از جمله موارد مشابه این آثار عبارت‌اند از:

۱. گفتارها، کردارها و پندارهای مابعدالطبیعی

۲. اشخاص و موجودات مابعدالطبیعی مثل شاهان، پهلوانان، دیوان، جادوان،

درختان، گیاهان، پرندگان، اشیا و... است که در این بخش درباره همسانی‌های شاهان و پهلوانان بحث می‌کنیم.

سیاوش و بلورفون^۳

سیاوش و بلورفون هر دو سرنوشت یکسانی دارند. هر دو وقتی به دنیا می‌آیند، همه از دیدن رو و موی آنها در شگفت می‌مانند.

سیاوش و بلورفون، هر دو زیبا و دلربایند. در هر دو داستان، زنان عاشق این پهلوانان شده‌اند و در هر دو داستان، هر دو متهم می‌شوند و شاهان برای آنها، آزمون‌های سختی را فراهم می‌آورند تا پاکی یا ناپاکیشان روشن شود. هر دو از آزمون‌های سخت جان سالم به در می‌برند و پاکی آنها بر همگان آشکار می‌شود.

در *شاهنامه*، سودابه، عشقی ناپاک به ناپسری‌اش سیاوش دارد و چند بار او را به سرای خود فرا می‌خواند، اما سیاوش فرمان او را نمی‌برد. سودابه علاوه بر دلباختگی، سنگدل و غدار نیز هست. او فقط می‌خواهد از جوانی و رعنائی سیاوش برخوردار شود و به محض آنکه از دوستی او طمع می‌برد، کینه‌اش را به دل می‌گیرد و به نابودی‌اش کمر می‌بندد. در نزد شوهر خود، او را متهم می‌کند و شاه را بر آن می‌دارد تا او را از میان آتش بگذرانند، تا پاکی و ناپاکی او روشن شود. اما سیاوش سرافراز و تندرست از میان آتش خارج و عشق ناپاک سودابه بر شاه آشکار

1. Artemis

2. Aten

3. Bellerophon

می شود. عاقبت سیاوش، برای رستن از دست سودابه و سوءظن پدر راهی میدان جنگ می شود تا با افراسیاب جنگ را بیاغازد.

در *ایلیاد* نیز همسر پروتوس^۱، آنته^۲، در شهوت ناپاکی که به بلورفون داشت، می سوخت و چون نتوانست این شاهزاده را که در فرزاندگی یکتا بود، از راه به در برد، مانند سودابه به همسرش گفت: ای پروتوس! یا بمیر یا جان بلورفون بستان! خواسته است مراناگزیر کند که بستر تو را بیالایم. شاه از این سخن در خشم شد و او را به لیسسی^۳ نزد پدرزنش فرستاد، تا وی را به هلاکت برساند...

امیر این سرزمین، به این پهلوان فرمان داد که عفريت اهریمنی را که تا آن روز شکست ناخورده و از نژاد خدایان بود، بکشد؛ سرش مانند سر شیر، پیکرش مانند بز ماده‌ای و دم آن اژدهایی بود. چون دمی سهمگین برمی آورد شراره‌ای سوزان از آن برمی جست؛ با این همه بلورفون زمین را از آن پاک کرد و خود را به یاری خدایان وا گذاشت. او با سولیم‌ها^۴ نبرد کرد و بر آنها پیروز شد. در بازگشت، شاه دامی دیگر در راهش گسترده. در همه لیسسی، دلاورترین جنگ جویان را برگزید و آنان را در کمین نشانده. هیچ‌یک از آنها به خانه بازنگشت و بلورفون آنها را از میان برد و سرانجام شاه به پاکی او پی برد و وی را در لیسسی نگاه داشت و دختر به او داد و همه سرافرازی‌های شاهی را به او بخشید. (هومر، ۱۳۷۰: ۲۲۱-۲۲۰)

«بلورفون، بعدها دچار خودبینی و غرور شد و به فکر افتاد تا با اسب خود به آسمان‌ها برود و به مقام زئوس برسد، ولی زئوس او را به زمین پرتاب کرد و بلورفون خود را کشت. (گرمال، ۱۳۶۷: ۱۳۲) و بدین‌گونه داستان بزرگی و شکوه‌مندی در این منظومه به پایان آمد. اما برگ دیگر داستان زندگی شاهزاده ایرانی با صلح کردن او با اسفندیار و رفتن او به توران زمین گشوده می شود.

سیاوش در توران زمین با دختر افراسیاب ازدواج می‌کند، گنگ‌دژ را بنا می‌نهد،

اما اخترشناسان او را فرخنده بنیاد نمی دانند. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۴۵۸-۴۵۴)

از اخترشناسان بپرسید شاه

که من سازم ایدر یکی جایگاه

از او فرّ و بختم به سامان بود

و یا دل ز کرده پشیمان بود؟

بگفتند یکسر به شاه زمین

که بس نیست فرخنده بنیاد این

سیاوش به سبب فرهمندی و شکوهمندی، راز چرخ بلند را می داند و با «پیران»

سخن از بودنی‌ها می گوید. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۴۶۰)

من آگاهی از فرّ یزدان دهم

هم از راز چرخ بلند آگهم

بگویم تو را بودنی‌ها درست

از ایوان و باغ اندر آیم نخست

بدان تا نگویی چو بینی چنان

که این بر سیاوش چرا بد نماند

سپس سیاوش، کشته شدن خود به دست افراسیاب، آشفتگی ایران و توران و

جنگ و کینه جویی میان قهرمانان دو کشور را پیش بینی می کند و دل «پیران» از

شنیدن سخنان او پر از درد می شود.

سیاوش، شبی به خواب می بیند که میان رودی، آتش برافروخته اند و آتش به

سوی سیاوش گرد در حال زبانه کشیدن است و افراسیاب، در جلوی لشکر به تلخی

به او می نگرد. او از خواب بیدار می شود و خواب خود را با فرنگیس در میان

می گذارد و فرنگیس می گوید: این آتش دامن گرسیوز را خواهد گرفت. چون دو بهره

از شب می گذرد، پیک گرسیوز از راه می رسد و به سیاوش پیغام می دهد که برای

جنگ آماده باشد و سیاوش پس از آگاهی از عزیمت افراسیاب به فرنگیس می گوید:

در این جنگ به فرمان افراسیاب، سر از تنم جدا خواهند ساخت و تو را اسیر خواهند کرد و «پیران» تو را خواهد رهاند. تو کیخسرو را خواهی زاد و پهلوانی از ایران، تو را همراه با کیخسرو به ایران خواهد برد. کیخسرو شاه ایران می شود و انتقام مرا از افراسیاب و تورانیان خواهد گرفت. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۴۸۲-۴۸۱)

سیاوش سپس نزد شبرنگ بهزاد می آید و سرش را دربر می گیرد و به گوش او رازی می گوید، که چون کیخسرو به کین خواهی برخیزد، تو باره او باش! (فردوسی، ۱۳۷۰: ۴۸۳-۴۸۴)

به گوش اندرش گفت رازی به راز

که بیداردل باش و با کس مساز!

چو کیخسرو آید به کین خواستن

عنانش تو را باید آراستن

از آخر ببر دل به یکبارگی

که او را تو باشی به کین بارگی

و چون سر سیاوش از تن جدا می شود، باد تیره رنگ جهان را تیره و تار می کند. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۴۹۱) و همانگه در نقطه ای که خون سیاوش بر زمین ریخته می شود، درختی سر برمی کشد که فردوسی آن را خون اسپاوشان خوانده است. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۴۹۱)

آخیلوس^۱ و اسفندیار

آخیلوس پسر پله^۲ پادشاه میرمیدونها، بیشتر با اسفندیار جویای تخت و تاج همخوانی دارد. هر دو شاهزاده نظرکرده نیروهای فوق بشری هستند. تیتیس^۳ از الاهیگان دریا، مادر آخیلوس، پسر خود را دررود ستیکس^۴ فرو برد تا روین تن شود.

1. Axilus

2. Pelee

3. Thetis

4. Styx

خاصیت آب رود، این بود که هرکس در آن فرو می‌رفت رویین تن می‌شد؛ منتهی چون هنگام فروکردن آخیلوس در آب پاشنه پای او در دست تئیس بود و آب به آن قسمت نرسید، فقط این نقطه از بدن آخیلوس آسیب‌پذیر باقی ماند. (هومر، ۱۳۷۰: ۲۷۹) و اسفندیار پهلوان نام‌آور ایرانی به دستور زردشت در رودخانه اساطیری داهی‌تی آبتنی می‌کند و رویین تن می‌شود، اما چشم اسفندیار روینه نیست، زیرا در موقع غوطه‌ور شدن در آب به ناچار چشمان خود را بست.

تیری که آپولو^۱ آن را هدایت می‌کند و پاریس می‌افکند، بر پاشنه پای رویین‌نشده آخیلوس می‌نشیند و بدین ترتیب او کشته می‌شود و تیرگزی که سیمرخ نشان می‌دهد و رستم می‌افکند بر چشمان رویین‌نشده اسفندیار اصابت می‌کند و او را از پای درمی‌آورد. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۹۳)

اسب آخیلوس، مرگ صاحبش را پیش‌بینی می‌کند (هومر، ۱۳۷۰: ۶۰۱) و شتر پیشاهنگ اسفندیار نیز سر دو راهی دژ گنبدان باز می‌ماند تا اسفندیار را از سرنوشت مرگبارش در زابلستان بی‌اگاهانند. اما اسفندیار به کشتن شتر دستور می‌دهد و به سوی سرنوشتی که چاره‌ناپذیر است روانه می‌شود. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۴۳)

هکتور و اسفندیار

اسفندیار را می‌توان با هکتور^۲، شاهزاده تروایی^۳ نیز مقایسه کرد. اسفندیار به خوبی می‌داند که وقتی گشتاسب او را به جنگ رستم می‌فرستد در واقع او را به سوی مرگ روانه می‌کند؛ اما برای پرهیز از ننگ و عار و برای انجام فرمان پدر و کسب افتخار و شهرت به سوی مرگ می‌شتابد. «کتایون»، مادر او نیز وقتی در مرگ وی ندبه می‌کند، «هکوب»^۴، مادر هکتور را به خاطر می‌آورد. کتایون، مانند هکوب، فرزند خود را از این نبرد شوم و بدفرجام باز می‌دارد؛ اما ضربه تقدیر قطعی و

1. Apolo

2. Hektor

3. TolroJ

4. Hecube

اجتناب‌ناپذیر است. حتی سوگواری‌هایی که بعد از مرگ هکتور صورت می‌گیرد، ناله‌های غم‌انگیز سوگواری‌های مرگ اسفندیار را تداعی می‌کند.

هکتور به‌هنگام جنگ با آخیلوس، جوشن «پاتروکل» را که دسترنج «هفائستوس»^۱ بود و حربه در آن کارگر نبود بر تن کرد و فقط جایی که استخوان گردن را از شانه جدا می‌کند نمایان بود. آخیلوس با بازوی خود، پراز خشم، زوبین را در آنجا فرو برد و گردن نازک او را شکافت. (هومر، ۱۳۷۰: ۶۶۵)

اسفندیار نیز رویین‌تن بود و هیچ نوع سلاحی بر تن او کارگر نبود و رستم به راهنمایی سیمرغ تیرگزر را بر چشمان او فرو برد و اینچنین او را کشت.

هر دو پهلوان با چوب‌هایی که موجودات افسانه‌ای به پهلوانان داده بودند، کشته می‌شوند. شیرون موجود افسانه‌ای، چوب زیان‌گنجشکی را به پدر آگاممنون داده بود تا دلاورترین قهرمانان را با آن بکشد. (هومر، ۱۳۷۰: ۴۹۶) و سیمرغ موجود مرموز و فوق‌طبیعی، راهنمای رستم در یافتن چوب گز برای کشتن اسفندیار بود. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۸۴)

اولیس و رستم

اولیس، قهرمان شکست‌ناپذیر / دیسه، پس از چندین سال سرگردانی و تحمل خیزابه‌های جانفرسا و دردناک، بالأخره به موطن خود برمی‌گردد. وی اورسیلوک، پسر ایدومنه را می‌کشد، چراکه او می‌خواست او را از آنچه در تروا تاراج کرده بود محروم کند و دیگر اینکه اولیس را زیر دست پدر خود قرار دهد، اما اولیس خودداری کرده بود. (هومر^۲، ۱۳۷۰: ۲۹۶)

رستم، قهرمان شکست‌ناپذیر شاهنامه، نیز از ننگ دست‌بسته‌بودن و به درگاه شاه‌گشتاسب رفتن، شرایط را برای مرگ اسفندیار آماده می‌کند؛ هرچند که قوای

1. Hefastos

2. Homer

مابعدالطبیعی او را مطلع می‌کنند که از شومی کشتن او برکنار نخواهد ماند. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۸۹)

چنان که مشهود است، هر دو قهرمان برای دوری جستن از ننگ و عار، به چاره‌جویی و ترفند، رقیب خود را از بین می‌برند. هر دو با دیوان و غولان جنگ می‌کنند. رستم با ارزنگ‌دیو و دیو سپید می‌جنگد و آنها را می‌کشد و اولیس نیز سیکلپ (غول یک چشم) را با میخی آتشین از چوب زیتون کور می‌کند.

آخیلوس و رستم

رستم از همه پهلوانان شاهنامه برتر است. او از عهده همه قهرمانان و سپاهیان برمی‌آید و در جنگ‌ها، همیشه پشت و پناه ایرانیان و تاج‌بخش همه شاهان است. در برابر توانمندی او، همه، حتی کاووس شاه نیز سر تعظیم فرود می‌آورند، از این رو اگر بگوییم رستم، برگزیده‌ترین و برترین پهلوانان شاهنامه است سخنی به‌گزار نکرده‌ایم.

آخیلوس نیز از همه قهرمانان ایلپاد برتر است. نعره او تروائیان پیروزمند را به گریز وامی‌دارد و به‌تنهایی از عهده سپاهیان برمی‌آید و دلاوران بسیاری از جمله هکتور، دلاور قدرتمند تروائی به‌دست او کشته می‌شوند.

مادر آخیلوس به او اطلاع می‌دهد که اگر هکتور را بکشد خود نیز چندان نخواهد زیست (هومر، ۱۳۷۰: ۵۶۲)، اما به‌خاطر کین خواهی پاتروکل، نزدیک‌ترین دوستش، انگیزه‌ای جز کشتن هکتور ندارد. رستم نیز از جانب سیمرغ مطلع می‌شود که اگر اسفندیار را بکشد، سرنوشت شومی خواهد داشت. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۸۹) که هرکس که او خون اسفندیار

بریزد ورا، بشکرد روزگار

هر دو پهلون، با دلاورترین و قدرتمندترین پهلوانان نبرد می‌کنند و هر دو پهلوان، از طریق موجودات افسانه‌ای بر کشتن قهرمانان نامی و دلاور راهنمایی می‌شوند و

عاقبت نیز بر آنها پیروز می‌شوند.

شیرون^۱ (موجود افسانه‌ای از سانتورهای تسالی) چوب زبان‌گنجشکی را به پله - پدر آخیلوس - می‌دهد، تا در آینده نام‌آورترین جنگجویان را نابود کند. (هومر، ۱۳۷۰: ۴۹۶) و رستم به راهنمایی سیمرخ تیرگزار بر چشمان اسفندیار می‌نشانند و بدین‌گونه او را می‌کشد.

هکتور در جنگ با آخیلوس، جوشن شکوهمندی از پاتروکل ربوده و بر تن کرده بود و چون این جوشن ساخته دست خدایان (هفائستوس) بود، از این رو حربه در آن کارگر نمی‌افتاد و تنها استخوان گردن او، آنجا که گردن را از شانه جدا می‌کند نمایان بود. به همین دلیل آخیلوس با بازوی خود، پر از خشم، زوبین را در آنجا فرو برد و گردن نازک و نوخیز وی را از این سوی به آن سوی شکافت. (هومر، ۱۳۷۰: ۱۲۹) اسفندیار نیز رویین‌تن بود و هیچ نوع سلاحی در بدن او کارگر نبود. سیمرخ، رستم را مطلع ساخت که اسفندیار فقط از راه چشم آسیب‌پذیر است. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۹).

البته باید گفت که رستم شاهنامه با آخیلوس / یلیاد، فقط از همین جهات معدود با هم قابل مقایسه‌اند، چرا که آخیلوس به خاطر زنی که آگاممنون از غنایم او کسر کرده بود آرزو داشت زئوس شکست را نصیب هم‌میهنانش کند، تا نبود او در جنگ احساس شود، درحالی‌که رستم در همهٔ بلایا پشت و پناه ایرانیان است. آخیلوس / یلیاد، بیشتر با اسفندیار جویای تخت و تاج همخوانی دارد تا با رستم؛ به‌ویژه که اسفندیار و آخیلوس هر دو نظرکردهٔ نیروهای فوق‌بشری هستند. تتیس^۲ از الاهگان دریا، مادر آخیلوس، پسر خود را در رود «ستیکس»^۳ فرو برد، تا رویین‌تن شود. (هومر، ۱۳۷۰: ۲۷۹) و زردشت، اسفندیار را کمر بستهٔ خود کرده بود و هیچ سلاحی بر تن او کارگر نمی‌افتاد.

1. chiron

2. thetis

3. Styx

هکتور و رستم

قهرمان دیگر تروا، هکتور، از جنبه دیگری با رستم قابل مقایسه است. او به خوبی می‌داند که خدایان مقدمات سقوط تروا را فراهم آورده‌اند و سرنوشت نابودی و شکست او را رقم زده‌اند؛ با این حال، مردانه می‌جنگد و برادر بزدل و زن‌باره‌اش «پاریس» را سرزنش می‌کند و بی‌هیچ امید می‌کوشد و خود را فدا می‌سازد و با تمام توان با شوقی پر جوش دفاع می‌کند تا شهرت لایزالی را در اذهان مردم باقی گذارد.

رستم نیز می‌داند که اگر دست به بند اسفندیار نهد، در هر صورت سرنوشت شومی خواهد داشت که بهترین حالتش هلاک شدن به دست اسفندیار است. او نیز چون هکتور در برابر نیروهای مابعدالطبیعی می‌ایستد، هر چند شکست خود را حتمی می‌داند، اما سربلندزیستن و مردانه مردن را به بندگشتاسب ترجیح می‌دهد. علاوه بر این، هر دو پهلوان قدرتمند با زورمندی، سنگ‌های بسیار بزرگی را بر دست می‌گیرند و پرتاب می‌کنند.

رستم سنگی که هفت گردان از برداشتن آن از دهانه چاه در مانده بودند، به تنهایی از جای برمی‌دارد و در بیشه چین پرتاب می‌کند و بیژن را از چاه می‌رهاند. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۸۲۴) و تخته‌سنگی را که بهمن پسر اسفندیار از بلندی به سوی رستم پرتاب کرده است، با پاشنه پا از خود دور می‌کند. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۲۴۹)

هومر نیز می‌گوید: هکتور، تخته‌سنگی را که دو تن از زورمندترین مردم روزگار ما با رنجی می‌توانستند آن را از زمین بردارند و برگردونه‌ای بار کنند، به تنهایی و کوشش ناکرده، تاب می‌داد و به سوی دروازه‌های مردم آخائی^۱ می‌افکند. (هومر،

۱۳۷۰: ۳۹۸)

زال، اودیپ^۲، پاریس

1. Achaie

2. Oldip

زال، پهلوان ایرانی، به سبب سپیدموزاده شدن از مادر، توسط پدرش، سام، در کوه البرز نهاده می‌شود و سیمرخ او را برمی‌گیرد، به لانه خود می‌برد و همراه با بچه‌های خود می‌پرورد. سال‌ها بعد، سام در خواب می‌بیند که شخصی از کشور هند مژده سلامتی فرزند او را می‌دهد. سام در پی این خواب با سران سپاه به سوی کوه البرز می‌آید و چون سیمرخ آنها را می‌بیند به زال خبر می‌دهد که پدرش برای بردن او آمده است و از این رو او را برمی‌گیرد و به نزد پدرش می‌آورد و او را به پدر باز می‌گرداند. (فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۱۵-۱۰۹)

اسطوره زال از این دید به افسانه اودیپ، در اسطوره‌های یونانی می‌ماند که «نهان‌گویان دلف»^۱ به «لائوس»^۲، پادشاه «تب»^۳، خبر می‌دهند که فرزندی که وی از همسرش «ژوکاست» خواهد یافت، او را خواهد کشت. «لائوس» دستور داد که نوزاد را بر کوه «تسیرون»^۴ بنهند تا توشه ددان شود. چاکری که به این کار گمارده شده بود، پای کودک را سفت و او را از درختی فرو آویخت. کودک از این روی اودیپ (در یونانی به معنی پای برآماسیده) نام گرفت. به یاری بخت، «فورباس»^۵، شبان «پولپ»^۶، پادشاه «کورنیت»^۷، بارمه خویش از آن سوی می‌گذشت، فریادهای کودک را شنید و به نزد وی شتافت. شهربانوی کورنیت که فرزندی نداشت، اودیپ را به فرزندی پذیرفت و پرورد و بدین سان او از مرگ رست و چون به نیرومندی رسید، پس از رویدادهای شگفت به تب باز رفت و نادانسته پدر خویش را کشت. (کزازی، ۱۳۶۷: ۴۰)

پاریس نیز چون به دنیا می‌آید، خوابگزاران، حیات او را به نابودی شهر تروا می‌دانند. از این رو، پدرش او را به چوپانی می‌سپارد تا وی را بکشد. دهقان نرم‌دل، پاریس را به دست خویش نمی‌تواند بکشد، از این رو او را بر کوه «ایدا»^۸ می‌نهد و در

1. Delphes

2. Laios

3. Teb

4. Chiron

5. phorbas

6. Polip

7. Cornite

8. Ida

آنجا ماده خرسی او را شیر می‌دهد. دهقان پس از هفته‌ای باز می‌آید و کودک را زنده می‌بیند و او را نزد خود می‌پرورد تا سرانجام پدر او را باز می‌شناسند و به دربار باز می‌گرداند. (مختاری، ۱۳۶۹: ۷۳)

کتابنامه

- بهار، مهرداد. ۱۳۵۲. *اساطیر ایران*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ . ۱۳۶۸. *اسطوره، بیانی فلسفی یا استدلالی تمثیلی*، مجله ادبستان، شماره ۲.
- _____ . ۱۳۶۲. *پژوهشی در اساطیر ایرانی*. تهران: انتشارات توس.
- جمالی، کامران. ۱۳۶۸، *فردوسی و هومر*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سرامی، قدمعلی: *از رنگ گل تا رنج خار*، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۵۲. *حماسه سرایی در ایران*. چ ۳. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۷۰. *شاهنامه*. به تصحیح ژول مول. ج ۱ تا ۴. چ ۵. انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۶۷. *مازمای راز، جستارهایی در شاهنامه*. چ ۱. نشر مرکز.
- گریمال، پیر. ۱۳۶۷. *فرهنگ اساطیر یونان و روم*. ترجمه احمد بهمنش. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گویری، سوزان. ۱۳۷۲. *آناهیتا در اسطوره‌های ایران*. انتشارات جمال‌الحق.
- مختاری، محمد. ۱۳۶۲. *اسطوره زال - تبلور تضاد و وحدت ملی*. چ ۱. تهران: نشر آگه.
- معین، محمد. ۱۳۶۸. *مجموعه مقالات*. به کوشش مهدخت معین. ج ۱ و ۲. چ ۲. تهران: مؤسسه انتشارات معین.
- هومر. ۱۳۷۰. *ایلیاد*. ترجمه سعید نفیسی. چ ۸. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ . ۱۳۷۰. *ادیسه*. ترجمه سعید نفیسی. چ ۸. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.